



www.esteqlaal.net



anwari@netzero.com

جمعه 05 اپریل 2019

ناتور رحمانی

من به شهرم رفتم

من به گورستان هر خانه سرکشیدم
من جویبار های از خون را دیدم
من مرثیه شکم های گرسنه را شنیدم
من عفت تاراج شده را در خیابان به شهادت نشستم
من رستاخیز بی باوری را نظاره کردم
صحرای ماسیده از خون و خاکستر را
سینه ای صد پاره و سوراخ سوراخ زمین را
من تا خم هر کوچه دویدم
جز سیاهی و ظلمت چیزی ندیدم
و بویی جز بوی وحشت نشنیدم
من اهریمن را دیدم
که خون دوشیزگان باکره را سرمیکشید
و ابلیسی را
که برمسند ایمان و عدالت تکیه داده بود
من کتاب را دیدم که ورق ورقش
روی درب شکسته مکتب چسپیده بود
من پرومته را دیدم
که بجرم آگاهی از سرنوشت نور
برچکادی به زنجیر بسته بود
من سجاده را دیدم
که زخم نوک برچه داشت و تسبیح را
که بر انگشتان بریده ای از هم گسسته بود
من هفت خط ظریف هنر را دیدم
که زیرسایه بی هنری و ظلمت جان میکند
من تاریخ سیاهی را دیدم

که بسوی قبله خونین خیره خیره می نگریست

من « دراکولا » ی وحشت و ترس را دیدم
که از نیش دندانهایش خون انسانیت فواره میکرد
من کالبد های مثله شده ای را دیدم
که از چنگ عقیده ای ده شیطان آویزان بود
من گور های دسته جمعی را دیدم
من خودکامگان بی هویتی را دیدم
که به قصد تاراج هویت کمر بسته بودند
من تفنگ را دیدم که که سردار قبیله بود
و تریاک را که برای نسل کشی گل میکرد
و و پاراپامیزاد را
که بر ویرانی و عظمت کشور گریه میکرد
من از قلمرو بدبختی میایم .
(ناتور)

